

سوابق تاریخی و مضامین لوح اشرف*

مونا علی زاده

مطلع، مصدر و تاریخ نزول

این لوح مبارک با ذکر حق آغاز و مصدر به «هو العزیز البدیع» می باشد، سپس با جمله «ان یا اشرف اسمع ما یلقیک لسان القدم ولا تکن من الغافلین...» ادامه می یابد و با ذکر «و الروح و العز و البهاء علیکم یا اهل البهاء و علی الذین ارادوا الوجه و كانوا من المقبلین» ختم می شود. این اثر منبع طی هشت صفحه ترقیم گردیده که در کتاب مجموعه الواح مبارکه حضرت بهاء الله جل اسمه الاعظم (چاپ قاهره، ۱۹۲۰ م، صص ۲۱۱-۲۱۹) می توان زیارت کرد. از فحوای کلام الهی که در این اثر جلیل مذکور است چنین به نظر می رسد که نزولش چندی بعد از کوشش یحیی ازل جهت سوء قصد به جان حضرت بهاء الله بوده است.^۱

مخاطب لوح مبارک

مخاطب این لوح آقا سید اشرف زنجانی پسر آقا میر جلیل است. پدر او که شخصی بانفوذ و شجاع بود از شهدای امر مبارک است که در حوادث قلعه زنجان شربت شهادت نوشید.^۲ مادر او عنبر خانم که به ام اشرف معروف است، زن بسیار دلیر و ثابت قدمی بود که در اثر ایمان و ایقان و استقامت بی نظیرش نام خود را در تاریخ به عنوان یکی از قهرمانان امر جاودان نمود. این خانم بعد از شهادت شوهرش دو دختر و تنها پسرش را که در همان اوان حوادث در قلعه علی مردان خان دیده به عالم گشود، به تنهایی و به احسن وجه در نهایت درجه ایمان و ایقان پرورش داد.

این عائله چهار نفره در زنجان بودند که ندای امر جمال مبارک به گوششان رسید و همگی ندای حق را اجابت کردند. آتش عشق و جذبۀ چنان وجود سید اشرف را در بر گرفته بود که فقط زیارت روی معبود می توانست او را تسکین دهد و آرام بخشد، لذا برای اولین بار قصد کوی محبوب نمود و در ادرنه از کأس وصال مرزوق شد و در بحر عنایت و الطاف حق چنان مستغرق شد که گوئی جانی تازه و نشئه و حیاتی جدید یافته است. او خلقی بدیع شده بود حماسه آفرین شده بود به طوری که در بازگشت به موطن خود ایام و لیالی را به ذکر محبوب و تبلیغ امر معبود می گذرانید. اما دوری از دلبر مقصود او را رنج می داد و دیگر طاقت و تحمل برای او بسیار سخت شد، لذا مجدداً برای مرتبه دوم با همراهی یکی از خواهرانش و شخصی از بقیۀ السیف قلعه زنجان به نام حاجی ایمان راهی دیار حضرت دوست شدند و در ادرنه به شرف لقا فائز گشتند. اما بعد از مدت کوتاهی امر الهی صادر شد که به زنجان مراجعت کنند. چنانچه مروی است که روزی جمال قدم به ایشان فرمودند که شب گذشته ام اشرف در دعای خود از آن حضرت رجا نمود که فرزندانش را بازگرداند لذا باید ایشان در اسرع وقت برگردند. در آن حین از لسان عظمت الطاف بی نهایت در حق آن امه موقنه ثابتۀ نازل می شد. اما علت این راز و نیاز و توسل به درگاه حضرت بی انباز از این قرار است که بعد از توجه سید اشرف و خواهرش به سوی ادرنه، سه عموهای او که با امر مخالف بودند نزد ام اشرف آمده و او را مورد سرزنش و عتاب قرار دادند و در نهایت بی رحمی و قساوت و توهین و تحقیر او را مسؤول شهادت برادرشان و گمراهی فرزندانش خواندند و به نحوی رفتار کردند که ام اشرف طاقت از دست داد و به درگاه جمال قدم رجا نمود که فرزندانش مراجعت کنند که این رجا مورد اجابت قرار گرفت.

باری طبق توصیه حضرت بهاء الله سید اشرف به تبلیغ امر الهی پرداخته و به نفوس مخلصه زکیه از اهل بیان ابلاغ می نمود. جهت پیشبرد این منظور اطاقی در قطعه زمینی که خارج از شهر داشت بنا نمود و آن را مرکز فعالیت های بهائی از پذیرائی طالبین حقیقت و زیارت الواح مبارکه قرار داد و معلوم است که با تغییر و تحوّل که در وجود او از عشق و محبت حضرت بهاء الله به وجود آمده بود و او را مانند شعله آتش کرده بود، چه اثر و قدرتی در جذب و تقلیب نفوس داشت، به طوری که بسیاری از بایان به وسیله سید اشرف موفق به عرفان موعود بیان (من ینظره الله) شدند.

این فعالیت ها باعث شد که ناثره بغض و عداوت و کینه و حسد بین تعدادی از بایان شعله ور شود. روزی یکی از آنها از مقام یحیی ازل استفسار کرد. جناب اشرف چنین توصیف فرمودند که حضرت بهاء الله شمس حقیقتند که درّی و نورافشان است و یحیی ازل مانند یک تکه ابر غلیظ سیاه. این توصیف بسیار بر آنها گران آمد و وسیله ای گشت تا بین مؤمنین و مدعیان ایمان جدائی و تفرقه حاصل شود. در کار تبلیغ شخصی به نام ابابصیر یار و همکار و پشتیبان سید اشرف شد. او که اسم اصلی اش آقا نقد علی بود، نابینا متولد شده بود^۳ و لکن دارای چنان بصیرت روحانی و حس عرفانی بود که از قلم اعلی ملقب به ابابصیر یعنی بینا شد. او آیات بسیاری از قرآن کریم و احادیث اسلامی از بر داشت به طوری که طلبه علوم

دینی نزد او می آمدند و از علم و فضلش بهره و نصیب می بردند و چون به امر مبارک مؤمن شده بود خانواده اش او را طرد و از خانه اخراجش نمودند و او ناچار به منزل سید اشرف پناه آورده و تا آخرین لحظات حیات مونس و انیس یکدیگر شدند.

باری فعالیت های تبلیغی این دو نفر و عده ای دیگر از یاران خاطرۀ بسالت و شجاعت یاران را در دورۀ وقایع قلعه علی مردان خان مجدداً در دشمنان امر احیاء کرد و آتش بغض و عداوتشان شعله ور شد. روحانیون بر قتل این دو نفر فتوی داده جهت تنفیذ نزد حاکم ارسال داشتند تا در صورت عدم تبری، ایشان را به قتل برسانند و بر حسب فرمان حاکم هر دو دستگیر شدند و برای رسیدگی به ادعای ایشان مجلسی از روحانیون ترتیب داده شد و ابابصیر را برای تبری کردن به آن مجلس احضار نمودند و او در نهایت دلیری و با فصاحت و بلاغتی بی نظیر به اثبات حقانیت امر جمال مبارک پرداخت به طوری که فی المجلس حضار فتوای قتل او را تصدیق کردند و میر غضب آن نفس نفیس را به میدان عمومی مقابل دارالحکومه برده در حالی که ابابصیر زانو زده و مشغول دعا و مناجات بود سرش را از تن جدا نموده و مرغ روحش از قفس این عالم تنگ و تاریک به اوج ملکوت ابهی پرواز کرد.

در این اثنا سید اشرف در زندان مورد زجر و تعذیب قرار گرفته بود به طوری که خون از زیر ناخن هایش جاری شده بود. چند نفر من جمله امام جمعه زنجان که نسبتی با سید اشرف نیز داشت مایل بودند که جان او را از مرگ نجات دهند زیرا اکثر اشیفته اخلاق و رفتار و وجود روحانی این جوان بودند، ولیکن مساعی آنها در تشویق او به تبری کردن مثمر ثمر نشد. به این فکر افتادند که اگر مادرش را احضار کنند شاید رقت قلب دست دهد و به خاطر مادر تبری کند. باری میر غضب سید اشرف را به همان میدان که هزاران زن و مرد و کوچک و بزرگ برای تماشا به آنجا آمده بودند برده، وقتی که چشم سید اشرف به جسد سربریده رفیق شفیقش افتاد به طرف آن دویده در آغوش گرفت. در این اثنا ام اشرف می رسد و وقتی که این وضع را مشاهده می کند فرزند دلبندهش را در آغوش گرفته، گونه هایش را غرق بوسه نموده، با دست قطرات عرق و خونی را که بر پیشانی اش بود پاک می نماید و کلاه پرخونی را که بر سر داشت به رسم یادگار برداشته و او را نصیحت می کند که مبدا تبری کرده ملک باقی را فدای این دار فانی نماید و او را بر حذر می دارد که اگر چنین کرد الی الابد از او تبری خواهد نمود. گرچه در آن حین ثبات و استقامت سید اشرف ابداً مورد سؤال و شبهه قرار نمی گرفت ولیکن رفتار ام اشرف نمونه ای از بسالت و رشادت و ایمان و ایقانی را در تاریخ ثبت کرد که کمتر زنی تاکنون به آن موفق شده است. باری وقتی که امام جمعه امور را چنین دید به طرف سید اشرف آمد و او را در آغوش کشید و در گوشش کلماتی زمزمه نموده و سپس رو به جمعیت کرده اظهار داشت که ای مردم سید اشرف از این امر تبری کرده است لهذا مستحق عفو است نه عقوبت. سید اشرف به مجرد شنیدن این کلام بلند شد و دستش را بلند کرده گفته های امام جمعه را تکذیب نمود و تا آخرین نفس چون جبل راسخ بر امر الهی ثابت ماند. باری در حالی که او جسد ابابصیر را در آغوش گرفته بود میر غضب سرش را از تن جدا می کند.^۴

در باره فداکاری این امه موقنه قلم اعلى جلت عظمته می فرماید:

«... ان اذ كرى ما ظهر من امّ الاشرف الذى فدى نفسه فى ارض الزّاء الا أنه فى مقعد صدق عند مقتدر
قدیر. اذا اراد المشركون ان يقتلوه بالظلم ارسلا اليه امه لتنصحها لعل يتوب ويتبع الذين كفروا بالله ربّ
العالمين اذا حضرت تلقاء وجه ابنها تكلمت بما ناحت به قلوب العشاق ثم اهل ملا الأعلى و ربك
على ما اقول شهيد و عليم. قالت ابني ابني ان اقد نفسك فى سبيل ربك اياك ان تكفر بالذى سجد
لوجهه من فى السموات و الارضين يابني ان استقم على امر ربك ثم اقبل الى محبوب العالمين. عليها
صلواتى و رحمتى و تكييرى و بهائى و انى بنفسى لاكون دية ابنها اذا فى سرادق عظمتى و كبريائى
بوجه تستضىء منه الحوريات فى الغرفات ثم اهل الفردوس و اهل مدائن القدس لو يراه احد يقول ان
هذا الاملك كريم...»⁵

و نیز در لوحی دیگر در ذکر شهدائی که به لقب ذبیح مفتخر شده اند می فرماید:

«... فى كل سنة من هذا الظهور بعثنا اسمعيلاً و ارسلناه الى مشهد الفداء و ما فديناه بذبح كذلك قضى
الامر من لدن ربك العزيز المختار. منهم اسمعيل الذى سرع مسرعاً الى مقرّ الفداء فى العراق بعد
الذى انجذب بكلمة من لدنا و فدى نفسه منقطعاً عن الاكوان. و منهم اشرف الذى كان ذا كرايين العباد
بذكر ربه مالک يوم التناد. و كلما منعه ازداد شوقه الى الله الى ان فدى نفسه و طار فى هواء القرب و
دخل مقعد الامن المقام الذى جعلناه اعلى المقام. و منهم البصير عليه ثناء الله و ذكره لعمري انجذب
بندائه حقايق الاشياء اذ طلع من افق بيته بثناء ربه و كان منادياً بين العباد بهذا الاسم الذى منه اضطربت
البلاد الى ان شرب كأس الشهادة و فاز بما لا فاز به احد قبله. كذلك نزلنا الامر فى الالواح... اى سائل،
لسان قدم می فرماید به قول ناس: "سر بریده فراوان بود به خانه ما." محبوب تر آنکه در این ذبایح فکر
کنی و در جذب و شوق و وله و اشتیاق این نفوس مذکوره و مقامات ایشان سیر نمائی. و ایشان نفوسی
هستند که به میل و اراده خود در سبیل محبوب آفاق جان ایثار نمودند و از مشهد فدا برنگشتند...»⁶

این بود شمه ای از احوال سید اشرف و ابابصیر.

مطالب مهم لوح مبارک

این لوح مبارک شامل بعضی از مسائل عرفانی است که انسان را در معرفت مظهر ظهور هدایت و دلالت
می کند و نیز حاوی اصول و مبادئ اخلاقی و اجتماعی است که کافل نجات و سعادت اهل بیان و حفاظت
و صیانت اهل بهاء است. این مواضع را می توان به چهار مطلب تقسیم کرد:

مطلب اساسی این لوح منیع در بارهٔ "خلوص" است که به صورت مطالب مختلفه حضرت بهاء الله خلوص و نتایج حاصله از آن رایان می فرمایند. در لغت معنای خلوص و اخلاص دوستی پاک و بی شائبه است و اخلاص لله به معنی عبادت کردن خداوند بدون ریا است^۷ و بین صوفیه بدین نحو است: «الاخلاص اخراج الخلق عن معامله الله تعالى، ای لا يفعل فعلاً الا لله تعالى. و الاخلاص ان يكون جميع حركاته و سكناته و قيامه و قعوده و تقلباته و افعاله و اقواله لله تعالى.»^۸ یعنی شخص مخلص جميع حركات و سكنات و نشست و برخاست و دگرگونی و کردار و گفتارش فقط برای خدا باشد. از جمله مواضع مهمه که به این صفت جلیل مرتبط است:

اسماء حسنی

طلعت ابهی در این لوح ذکر اسماء و صفات الهی را می فرمایند که چون از حدود و قیود عالم انشاء رهائی یابند همه منتهی به اسم اعظم گردند زیرا حق منیع بر جميع اشیاء به جميع اسماء تجلی نموده. در معنی اسم اعظم گفته اند که او اسمی است جامع جميع صفات و اسماء.^۹ در قرآن کریم در چهار موضع ذکر "الاسماء الحسنی" وارد شده^{۱۰} و ۹۹ اسم و صفت برای حق نام برده شده. در این ظهور مبارک اسماء و صفات الهی نامحدود است زیرا یا بالاصل از این ۹۹ اسم و یا مشتقات آن مانند المستغاث که مشتق از مغیث است و یا قیدوس که مشتق از قدوس است ذکر شده است. در این لوح منیع می فرمایند جل قوله: «لأن جمال القدم قد تجلی علی کلّ الاشیاء بکلّ الاسماء»^{۱۱} و ایضاً می فرمایند: «شمس حقیقت و خورشید دانائی آفتاب ظهور به هر اسمی نامیده شده بلکه اسماء حسنی و صفات علیا طائف حولش بوده و هست...»^{۱۲} از این جهت جميع مخلوقات بالذات مظهر اسماء و صفات الهی هستند و در بین کائنات، انسان که اشرف مخلوقات است مظهر جميع اسماء و صفات الهی است و باید به مدد این ودیعه الهیه پی به معرفت رب البریه برد. در لوح رضوان العدل می فرمایند جلّت قدرته: «قل انّ الاسماء هی بمنزلة الاثواب نزیّن بها من نشاء من عبادنا المریدین.» ترجمه: بگو که اسماء خلعت هائی است که زینت می بخشیم به آن هر که را اراده می نمائیم از بندگان مرید ما.

از میان اسماء و صفات، خرد دارای مقام اول است که از بینائی بصر حاصل می شود. بینائی و بصیرت علت دانش است که به وسیله آن انسان به سایر حقائق پی می برد. حضرت بهاء الله می فرمایند: «رجا آنکه از عنایت حکیم دانا رمد ابصار رفع شود و بر بینائیش بیفزاید تا بیابد آنچه را که از برای آن به وجود آمده اند. امروز آنچه از کوری بکاهد و بر بینائی بیفزاید آن سزاوار التفات است. این بینائی سفیر و هادی دانائی است. نزد صاحبان حکمت دانائی خرد از بینائی بصر است.»^{۱۳} و ایضاً: «اول نعمتی که به هیکل انسانی عنایت شد خرد بوده و هست و مقصود از او عرفان حق جلّ جلاله بوده. اوست مدرک و اوست هادی و اوست مبین. و در رتبهٔ ثانیه بصر است چه که آگاهی عقل از گواهی بصر بوده و خواهد بود و همچنین سمع و فواد و سایر نعمت ها که در هیکل انسانی ظاهر و مشهود است...»^{۱۴} اسماء و صفات الهیه

راه واسطهٔ بینائی و ادراک یعنی دقت و ملاحظه و استنتاج با تفرس در خلقت عالم وجود و آیات نهفته در وجود کائنات، و یا از طریق زیارت آیات منزله از قلم عزّ مبین به آنها پی می‌بریم. مثلاً در بدایت مناجات‌ها یا الواح مبارکه می‌خوانیم: هو النَّاطِقُ بِالْحَقِّ، هو الصَّمَدُ بِلَا نَدٍّ، هو الأوَّلُ و الآخر، هو الله تعالی شأنه الحکمة و البیان، و امثال این بیانات مقدّسه که ربّ تعالی در شأن خود نازل فرموده، به آثار عظمت، قدرت، جلال، رأفت، محبت... و بقیهٔ صفات الهی پی می‌بریم.

هیکل مبارک می‌فرمایند که اگر اسماء و صفات منزّه و مقدّس شوند کلّ منتهی به اسم اعظم می‌گردند. حضرت بهاء الله مخاطب لوح را چنین نصیحت می‌فرماید: «فاسع فی نفسک بان تكون محسناً فی امر ربّک و خالصاً لِحَبِّه لیجعلک من اسمائه الحسنی فی ملکوت الانشاء...» یعنی در نفس خود سعی و کوشش نما که در امر پروردگار نیکوکار و در محبت او مخلص باشی تا ترا مظهری از اسماء حسنی و صفات علیا در ملکوت انشاء قرار دهد. حال سؤالی که مطرح است این است که چگونه انسان می‌تواند در خود این قابلیت را ایجاد کند که مظهر اسماء و صفات الهی شود؟ و به کدام صفات باید مزین گردد؟

اسماء و صفات الهی بر دو قسمند صفات جلالیه و صفات جمالیّه.

اولاً صفات جلالیه^{۱۵} (که دالّ بر عظمت و جلال است) مانند: المنتقم، القهار، القدير، الجبار، المتکبر، العظیم، المسخر... اینها صفاتی است که مختصّ به حقّ است، وجود این صفات در انسان سبحات جلالی است^{۱۶} که علت سقوط او می‌گردد مثلاً صفت تکبر یا انتقام ابداً شایستهٔ وجود انسانی نیست و دارا بودن آن باعث تنزل مقام انسان می‌شود. در لوح رضوان العدل در بارهٔ اسم عدل می‌فرمایند تعالی شأنه: «ان یا هذا الاسم ایاک ان یغرنک هذا المقام عن الخضوع بین یدی الله المقتدر القدير.» و در لوح احمد عربی اشاره به صفت کبر نموده می‌فرمایند: «وانک انت ایقن فی ذاتک بانّ الذی اعرض عن هذا الجمال فقد اعرض عن الرّسل من قبل ثمّ استکبر علی الله فی ازل الآزال الی ابد الابدین.» این گونه صفات الهی را به واسطهٔ استدلال و علم و یا به وسیلهٔ آیات الهی درک می‌کنیم.

ثانیاً صفات جمالیّه^{۱۷} (که دالّ بر زیبایی و لطافت است) مانند: علیم، حکیم، خبیر، رحیم، عطوف، شفیق، معطی و غیره. این صفات زینت بخش حقیقت انسان است و قادر است به این صفات متّصف گردد. تعدادی از آنها مرتبط به عواطف قلبیه و جذبات شوقیه است مثل لطیف، رحمن، رحیم، عطوف، رؤف، که با تربیت و تهذیب به دست می‌آید و برخی مانند علیم، خبیر، حکیم، در اثر تجربه و مشقّت و متابعت حاصل می‌شود. عنصر اصلی صفات جمالیّه محبت است که علت خلق کائنات بوده، چنانچه در کلمات مکنونه می‌فرمایند: «یا ابن الانسان احببک فخلقتک، فاحببنی کی اذ کرک و فی روح الحیاة اثبتک.» ایضاً: «یا ابن الوجود احببنی لاحبک ان لم تحبّنی لن احبک ابدأ فاعرف یا عبد.» مضمون: ای پسر وجود، مرا دوست بدار تا ترا دوست بدارم. اگر مرا دوست نداشته باشی هرگز ترا دوست نخواهم داشت پس بدان ای عبد. با در نظر گرفتن قانون فعل و انفعال، انسان فطرّاً باید قادر باشد که جوابگوی این عشق و محبت الهی که نهایتش فناء فی الله و بقاء بالله است گردد و باید در راه سیر و سلوک به سوی حقّ

همیشه سعی و کوشش و جدّ و جهد و استقامت نماید که از آمال و آرزوهای خود که موانع راه است بگذرد و همواره متّصف به صفاتی گردد که او را لایق و قابل تجلّیات فیض لا نهایی ربّ البریه نماید، یعنی مظهر کامل جمیع کمالات الهیه و صفات جمالیّه حقّ شود. حضرت بهاء الله می فرماید: «قلب را از اشارات قوم مقدّس نما تا به تجلّیات اسماء و صفات الهی منور شود.»^{۱۸} این گونه صفات را مانند تسلیم و رضا، خلوص و انقطاع، خشوع و خضوع، تواضع و فروتنی و صبر و اصطبار و غیره که در واقع جهاد با نفس است در کلمات مبارکه مکنونه و هفت وادی و چهار وادی می توانیم ملاحظه کنیم.

خلوص و موفّقیت در امور

جهت موفّقیت در هر امری باید چند شرط را مراعات نمود من جمله:

اولاً وجود خلوص نیّت:^{۱۹} چنانچه جمال قدم سید اشرف را نصیحت می فرمایند که در محبت خویش خالص باشد. حضرت عبدالبهاء در شرح معنی خلوص و اهمّیت آن می فرمایند: «... نیّت خیر اساس اعمال خیریه است و بعضی از محقّقین نیّت را مرجّح بر عمل دانسته اند زیرا نیّت خیر نور محض است و از شوائب غرض و مکر و خدعه منزّه و مقدّس ولی ممکن که انسان به ظاهر عمل مبروری مجری دارد ولی مبنی بر اغراض نفسانی باشد. مثلاً قصاب گوسفندی را پروراند و محافظه کند ولی این عمل مبرور قصاب مبنی بر غرض انتفاع است و نتیجه این پرورش، ذبح گوسفند مظلوم است. چه بسیار از اعمال مبرور که مبنی بر اغراض نفسانیّه است اما نیّت خیریه مقدّس از این شوائب...»^{۲۰} پس خلوص لله این است که انسان عمل و قول و فکرش لله و فی الله باشد و الاّ ثمر ثمر نخواهد بود. حضرت عبدالبهاء می فرمایند: «... حسن نیّت به جهت اعمال حسنه لازم است. تا نیّت خیر که به منزله ریشه و اصل محکم متین است نباشد شجره عمل، بار و برکت و نتیجه حاصل ننماید و ثمرات طیّبه نبخشد. اساس اعظم برای حصول نتایج حسنه اعمال اهل عالم، حسن نیّت است، نیّت خیر ریا و نفاق قبول ننماید. چه بسا می شود که نفسی عمل خیری می نماید ولی نیتش خالص نه یا برای شهرت است یا به جهت عزّت یا آرزوی غرور و نخوت است یا محض ریا و ریاست. این گونه اعمال نتایج باقیه ندارد...»^{۲۱}

من جمله نتایج حاصله از خلوص نیّت:

الف - اسّ اساس دیانت است. حضرت عبدالبهاء می فرمایند: «اسّ اساس دیانت خلوص است.»

ب - قلب مهبط الهام و هدایت الهیه می شود. چنانچه حضرت عبدالبهاء می فرمایند: «تا توانید قلب را فارغ ننمائید تا از اشراق شمس حقیقت هر دم پرتوی جدید یابید.»

ج - علّت استقامت است. جمال قدم می فرمایند: «اگر نفسی اراده نماید از سلسیل استقامت بیاشامد و به مقام ایمان بالله فائز گردد باید قلب را از ما سوی الله فارغ و آزاد سازد.»

د - علّت نصرت امرالله است. جمال قدم می فرمایند: «قلب باید از شوّونات نفس و هوی مقدّس باشد چه که سلاح فتح و سبب اولیّه نصر تقوی الله بوده و هست. اوست درعی که هیکل امر را حفظ می کند و حزب الله را نصرت می نماید.»

هـ - عِلَّتْ اِتِّحَادٌ وَ اِتِّفَاقٌ اسْت. حضرت وَلِيّ امرالله می فرمایند: «تا این دو شرط یعنی خلوص نیت و حکم بر نفس و مشتهیات آن عموماً کاملاً دائماً در جامعهٔ بهائی تأسیس و استقرار نیابد اِتِّحَادٌ وَ اِتِّفَاقٌ در هیچ نقطه‌ای و در هیچ امری غیر ممکن.»^{۲۲}

و - جالب رضای الهی است. حضرت عبدالبهاء می فرمایند: «رضای حَقّ ممکن الحصول است بلکه به نهایت آسانی، به مجرد خلوص رضای الهی حصول یابد...»^{۲۳}

البته نتایج خلوص نیت بسیار است که از حوصلهٔ این و جیزه خارج است.

خلوص و اخلاص موهبت و فضل عمیم الهی است که شامل حال جمیع بندگان می شود ولیکن باید با تهذیب و تربیت روحانی و انسانی و تمرین مستمر این موهبت فطری شکوفا گردد و به منصفهٔ ظهور رسد زیرا این صفت جلیل بالقوه صفات حسنهٔ دیگری را مانند محبت و صداقت و تقوی و انقطاع و تسلیم و توکل و رضا و عبودیت شامل می گردد. اسّ اساس و کمال خلوص صدق است.^{۲۴} در لوح احمد عربی جمال مبارک اشاره به «صدق مبین» نموده می فرمایند: «فوالله من كان في شدة او حزن و يقرأ هذا اللوح بصدق مبین يرفع الله حزنه و يكشف ضرّه و يفرّج كربه...» و نیز در مناجاتی نازل: «امروز روزی است که اگر یک بار نفسی از روی صدق ربّ ارنی گوید از ملکوت بیان انظر ترانی استماع نماید...»^{۲۵} لازمهٔ صدق عشق و محبت حقیقی است. هر عمل و یا قولی که مبنی بر عشق و محبت باشد مشروط نیست صرفاً به خاطر محبت است. این است که می فرمایند: «انما نطعمکم لوجه الله لا نريد منكم جزاء و لا شكورا.»^{۲۶} یعنی ما شما را به خاطر خدا اطعام می کنیم و از شما پاداش یا سپاسی نمی خواهیم. لازمهٔ صداقت و عشق و محبت کمال تسلیم و رضا در مقابل ارادهٔ محبوب است حتی اگر به قیمت جان تمام شود و یا پاداش و ثوابی در مقابل آن عاید نگردد، این است که در قرآن کریم فرموده اند: «فتمتوا الموت ان کنتم صادقین.»^{۲۷} و چون شخص مخلص صادق عمل و قول و فکر و نیتش صرفاً لله است، به مرحله‌ای می رسد که طبق آیهٔ کریمهٔ «من كان لله كان الله له» خداوند با او خواهد بود و او را قابل و لایق این موهبت می نماید که مظهر اسماء و صفات الهی گردد. در این مورد لسان عظمت می فرمایند: «انا نريد من اراد ربّه و نتوجه الی من توجه الی الله.»^{۲۸} ایضاً می فرمایند: «انه ينصر من نصره و يذکر من ذکره و يقدر له ما تقرّ به الابصار.»^{۲۹}

با توجه به مطالب فوق می توانیم به اهمیت خلوص نیت و تأثیر آن در دعا و مناجات پی بریم. می دانیم که دعا و مناجات ارتباط روحانی و مخابره با حق است که در آن بنده به درگاه پروردگار به راز و نیاز و تضرع و ابتهاج می پردازد و از آستان رحمت و کرم و فضلش سؤال می نماید و طلب تأیید و توفیق می کند. شکی نیست که این ارتباط باید با توجه تام و حضور ذهن و تعلق قلبی و از همه مهم تر نیت خالص انجام گیرد تا مثمر ثمر گردد. در تأکید اهمیت و اثر خلوص، در دعا و مناجات و سؤال و طلب از قاضی الحاجات جمال قدم جلّ اسمه الاعظم می فرمایند: «فو عمری لو يرفع اليوم ایدی کلّ الممکنات خالصاً عن الاشارات الی شطر الرّجاء من ملیک الاسماء و یسألنه خزائن السموات و الارض ليعطینهم بفضلہ

العمیم قبل ان یرجعن ایادیهم الیهم وکذلک کان رحمته علی العالمین محیطاً. مضمون بیان مبارک چنین است که اگر جمیع کائنات با خلوص صرف دست رجاء به بارگاه کبریا بلند نموده و طلب خزان و گنج های آسمان و زمین را نمایند، به فضل عمیمش به ایشان عطا می نماید، قبل از آنکه دست هایشان باز گردد و لکن شرط اجابت طلب، خلوص نیت است.

این است که هیکل اطهر سید اشرف را امر فرمودند سعی و کوشش نماید که راه خلوص پیش گیرد تا از این عطیه کبری بهره و نصیب برد.

ثانیاً اقدام و سعی و کوشش: انسان برای رسیدن به هدف خود، پس از آگاهی کامل در مورد نحوه اقدام و عمل و ایمان و ایقان به تأییدات الهیه و الطاف ربانیه، باید راه سعی و کوشش را طی کند. شرط این راه تحمل رنج و عذاب و صبر در مقابل مشکلاتی است که با آنها مسلماً مواجه خواهد شد. هر قدر اهداف عظیم باشند مشکلات نیز به همان اندازه جسیم خواهند بود. موفقیت منوط به ادامه سعی و کوشش است و اطمینان به اینکه مقابله با آنها در حد طاقت و قدرت است زیرا به فرموده حق «لا یکلف الله نفساً الا وسعها»^{۳۰} حضرت عبدالبهاء در این باره می فرماید: «کاری که خدا در جلوی انسان می گذارد لابد طاقت هم می دهد، ما نباید همیشه به آسایش تن ناظر باشیم بلکه باید طلب مقصود و مقصدی عالی نمائیم ولو منافی راحت تن باشد»^{۳۱}.

ثالثاً استقامت: استقامت به معنای ثبات و سر راست و برپا بودن است و صراط مستقیم به معنی راه راست است. در بیان معنی استقامت جمال مبارک در لوح جمال می فرماید قوله الجمیل: «الیوم معنی استقامت آنکه به حق جل جلاله خود را از کل عالم غنی و مستغنی مشاهده نمایند...»^{۳۲} اساس استقامت انقطاع و نتیجه آن تسلیم و رضا است.

جمال قدم نحوه کسب قابلیت و استعداد این صفت جلیل را بدین نحو بیان می فرماید قوله الکریم: «هر نفسی بخواهد به این مقام فائز شود باید بنامه از دون حق متقطع گردد تا به استقامت کبری که اصل کل خیر است فائز شود، این امر از جهتی بسیار عظیم است و از جهتی بسیار سهل، عظمت آن معلوم و مشهود و در الواح الله مذکور، سهل و آسانی آن کلمه واحده بوده، اگر ناس موفق شوند به آن کلمه الهیه که جامع کلمات نامتناهیه ربانیه است، جمیع را کفایت نماید و بر صراط امر مستقیم دارد... و آن کلمه این است که می فرماید انظروه بعینه لا یعونکم. این بیانی است که هر نفسی به گوش قلب آن را اصفا نماید ابدأ از صراط مستقیم منحرف نشود...»^{۳۳} و در لوح تجلیات می فرماید: «تجلی دوم استقامت بر امر الله و حبه جل جلاله بوده و آن حاصل نشود مگر به معرفت کامل و معرفت کامل حاصل نشود مگر به اقرار به کلمه مبارکه یفعل ما یشاء...» بنا بر بیانات الهیه فوق اس اساس استقامت انقطاع و ایمان و ایقان و اذعان به کلمه مبارکه یفعل ما یشاء و یحکم ما یرید است، و رضا به رضای الهی که فنای محض در اراده و مشیت حق است.

این صفت به قدری مهم است که در مرتبه دوم بعد از عرفان حق قرار دارد. چنانچه می فرماید: «بعد

از عرفان حقّ اعظم امور استقامت بر امر اوست.^{۳۴} و نیز می فرماید: «روح قلب معرفة الله است و زینت او اقرار بانه يفعل ما يشاء و يحكم ما يريد و ثوب آن تقوی الله و کمال آن استقامت...»^{۳۵}

شکی نبوده و نیست که سعی و کوشش باید مداوم باشد و الا اگر انسان در حین بروز مشکلات و شدائد از مقابله با آنها خود را عاجز بیند و میدان را خالی کند هرگز در زندگی موفق و مؤید نخواهد شد. حضرت ولیّ عزیز امرالله می فرماید: «بزرگ ترین اشخاص کسانی هستند که بیش از همه تحمل مصائب کرده و در مبارزه با مصائب حیات استقامت ورزیده اند...»^{۳۶} به خصوص در امور معنوی و مسیر ترقّی و تکامل روحانی. حضرت عبدالبهاء می فرماید: «در هر امری از استقامت نتیجه حاصل می شود»^{۳۷} و نیز «بدون استقامت، موقّیت متمتع و محال. خدا چنین قرار داده و چنین امر فرموده.»^{۳۸} حضرت ولیّ عزیز امرالله می فرماید: «انجام هر امری منوط به استقامت و سعی و همت، آن وقت هر مشکلی آسان شود و هر مقصد و آرزویی تحقّق پذیرد.»^{۳۹}

مطلب دوّم: معرفت الهی

قلم اعلی در این اثر کریم اشاراتی چند در باره ظهور خود می نمایند که راه را جهت طالب حقیقت هموار و سهل می نماید من جمله:

أولاً: «قد ظهر كتاب الله على هيكل الغلام.»

یکی از مفاهیم کلمه "کتاب" آنچه که از طریق وحی نازل شده است می باشد.^{۴۰} و همچنین وجود مطلق نیز تعبیر شده است،^{۴۱} و در آثار مبارکه به صورت عامّ مراد کلمات و آیات نازله بر مظاهر الهیه و به صورت خاصّ نفس مظهر حقّ است، و اصطلاح "امّ الكتاب" به کتاب آسمانی هر دوری، و به فرموده حضرت ولیّ امرالله به جمیع آثار نازله از قلم اعلی و در مفهوم جامع تری به نفس مظهر الهی اطلاق می شود.^{۴۲} در کتاب مستطاب اقدس نازل جلّ قوله: «یا کم ان یمنعکم ما نزل فی الکتاب عن هذا الکتاب الذی ینطق بالحقّ...» و این کتاب ناطق اشاره به حضرت بهاء الله است که در آثار مبارکه به عناوین کتاب اعظم و کتاب محتوم و کتاب الهی و غیره یاد شده است. در بیانی هیكل اطهر می فرماید: «سبحان الذی اظهر نفسه لمن فی العالم و أنطقه بما هو المستور فی لوح حفیظ، انه لکتاب الاعظم و صراطه لمن فی السموات و الارضین انه لهو اللوح المحفوظ و الکتاب المحتوم... انه لا اله الا انا الغفور الکریم.»^{۴۳} و همچنین: «انا وجدنا لامّ الکتاب لساناً ینطق بالحقّ و یدع الناس الی الله رب العالمین.»^{۴۴} و ایضاً: «یا امتی، کتاب الهی من غیر ستر و حجاب ظاهر و ناطق و این کتاب اعظم در فرقان به امّ الکتاب مذکور... این است آن کتابی که جامع جمیع کتب قبل و بعد بوده.»^{۴۵}

اما مقصود از هیكل الغلام هیأت بشری مظهر امر الهی در رتبه عالم خلق است، که کتاب الهی که حقیقت ظهور است به صورت این هیكل و هیأت در عالم امکان جلوه نموده است. در آثار مبارکه به رابطه جسم عنصری و حقیقت مقدّس مظاهر ظهور اشاراتی شده است^{۴۶} من جمله: «قد انزل المائدة

الابدیة من سماء المشیة علی هیکل الانسان تبارک الرحمن الَّذی ظهر بالحقّ بهذا الاسم العظیم.»^{۴۷} و حجّ اعظم را زیارت هیکل مقدّس قرار دادند: «ثم ادعوا الناس بالحجّ الاعظم الَّذی کان علی هیکل الغلام مشهوداً»^{۴۸} و نیز بیت الله الاکبر^{۴۹} و کعبه الحرام و المشعر و المقام و المسجد الاقصى^{۵۰} که از اماکن متمیزه مقدّسه امم سائره است و این اماکن در اثر انتساب به مظهر ظهور وقت دارای تبرک و تقدّس می شوند، و حال چون دوره جدید منسوب به جمال قدم است صاحب البيت نفس آن حضرت، و تقدّس این امکانه در انتساب به ایشان است.

همچنین در این لوح مبارک اشاره به تلقاء العرش و جهة العرش شده است. در آثار مبارکه کلمه عرش دارای مفاهیم متعدّدی است که می توان از متن آیات پی به مقصود آن برد. من جمله مفاهیم کلمه عرش^{۵۱} «امرالله بوده و خواهد بود و کلمه الله بوده و خواهد بود و اول ما یتقوه به لسان الله بوده و خواهد بود... و در یک مقام عرش نفس ظهور است که مابین ناس مشهور... و در مقام دیگر عرش اول من آمن است و اول من حضر و اول من بعث و اول من حمل...» و نیز هیکل جسمانی مظهر امر الهی: «... و اما فی الاجساد أنّها اعراش لهذا الظهور الَّذی ما اطلع به احد الا نفسه...»

جمال مبارک با ذکر این مطالب مردم را نصیحت نموده دعوت می کنند که در این ظهور جدید به سوی غلام الهی بشتابند و او را در این قیص جدید بشناسند و خود را از کلّ الخیر محروم نمایند.

ثانیاً: «قل انّ دلیله نفسه ثمّ ظهوره و من یعجز عن عرفانها جعل الدلیل له آیاته.»

رحمت و لطف الهی چنین اقتضا می نماید که در هر دوری مظهر ظهور دلیل و حجّتی را به اهل عالم ارائه دهد و همه را دلیلی کامل و برهانی واضح گردد، زیرا در غیر این صورت از عدل الهی بعید است که خلق را مواخذه نموده و مورد مجازات و مکافات قرار دهد. و مسلماً کیفیت و ماهیت این حجّت منوط به اراده و مشیّت ربّانی است و از حیطة اقتدار بشری خارج است. جمال قدم می فرمایند قوله الکریم: «... و این کینونات مشرقه از صبح احدیه را به حجّتی ظاهر فرموده که دون آن کینونات مشرقه مرسله از اتیان به مثل آن عاجز و قاصر بوده اند تا احدی را مجال اعراض و اعتراض نماند چه که من دون حجّت واضحه و برهان لائحہ حجّت الهی و برهان عزّ صمدانی بر هیاکل انسانی تمام نبوده و نخواهد بود...» در دور فرقان و بیان حجّت آیات الهی کتاب الله بود.^{۵۲} اما در دوره جمال مبارک دلیل اولاً نفس مظهر ظهور کلی الهی که تجلّی کامل آن ذات غیب منبع لایدرک است، و سپس مراتب عظمت و جلال و قدرت و تصرّفات آفاقیه ظهور الهی است و در مرحله سوّم آیات و آثار منزله از سماء مشیّت ربّ البریه و بقاء و نفوذ و اثر کلام حقّ در آفاق و انفس. در این باره از قلم اعلی چنین نازل: «... آن ذات اوّلیه به نفس خود قائم و معروف بوده و حجّت او هم از نفس او ظاهر و لائح خواهد بود. دلیل بر ظهور شمس همان انوار شمس است که از نفس خود شمس لائح و مشرق و مضیء است...»^{۵۳} و ایضاً در لوح نصیر می فرمایند: «آنان که بر مقرّ اعرفوا الله بالله ساکنند و بر مکمن قدس لایعرف بما سواه جالس، حقّ را به نفس او و بما یتظهر من عنده ادراک نمایند اگرچه کلّ من فی السموات و الارض از آیات محکمه و کلمات متقنه مملوّ شود اعتنا

نمایند و تمسک نجویند چه که تمسک به کلمات وقتی جایز که منزل آن مشهود نباشد، فتعالی من هذا الجمال الذی احاط نوره العالمین...»^{۵۴}

مظاهر مقدسه الهیه که به عالم امر تعلق دارند دارای حقیقتی هستند که فوق ادراک عقول بشری عالم خلق است و چون فیما بین حقیقت بشری و حقیقت مظهر الهی تشابه و مماثلتی نیست لهذا نمی توان شئون و اطوار مظاهر مقدسه الهیه را با شئون و موازین بشری مقایسه نمود. حضرت بهاء الله می فرماید: «یا قوم، خافوا عن الله و لا تقیسوا نفسه بنفوسکم و لا شؤنه بشؤونکم و لا جماله بجمالکم و لا آثاره بآثارکم و لا قوله باقوالکم و لا سلطنته بما فیکم و بینکم و لا کلماته بکلماتکم و لا بیانه ببیانکم و لا مشیته بمشیتکم و لا سکونه بسکونکم اتقوا الله یا ملأ البیان و کونوا من المتقین. ان آمنتتم بنفسی تالله هذا نفسی و ان آمنتتم بآیاتی تالله نزل من عنده ما لا نزل علی احد من قبل...»^{۵۵} از این جهت باید حق را به نفس حق شناخت و با چشم حق به حق نگریست و در مقابل مشیت و اراده او کاملاً تسلیم و راضی شد.

ثالثاً: «و أودع فی کل نفس ما یعرف به آثار الله.»

حق منبع از فضل و جود عمیم خود در هر نفسی آیه عرفان الهی را به ودیعه گذاشته تا کل از این قابلیت و استعداد فطری بر حسب مقدرات ربانیه در راه عرفان حق قدم گذارند. از این جهت تحزّی حقیقت یک مسؤولیت فردی است که باید با قلبی پاک از آرایش این جهان و تبتل و تضرع به درگاه کبیرا و توسل به دعا و مناجات و تفکر و تدبّر در امر کائنات طی این طریق را نمود. در این لوح مبارک لسان قدم می فرماید قوله الامین: «... و أودع فی کل نفس ما یعرف به آثار الله و من دون ذلك لن يتم حجته علی عباده...» مضمون بیان مبارک این است که ودیعه گذاشته در هر نفسی آنچه را که به واسطه آن آثار الله را بشناسد، زیرا به غیر از آن حجّت او بر بندگانش تمام نخواهد شد. در بیانی دیگر می فرماید: «... هر نفسی را کامل خلق نمودم تا کمال صنم مشهود آید، پس در این صورت هر نفسی بنفسه قابل ادراک جمال سبحان بوده و خواهد بود چه اگر قابل این مقام نباشد تکلیف از او ساقط... ایمان هیچ نفسی به دون او معلق نبوده و نخواهد بود.»^{۵۶}

رابعاً: «لا یکلف الله نفساً الاّ وسعها.»^{۵۷}

ذکر شد که الطاف الهیه شامل جمیع بندگان است و احدی نیست که از این مواهب محروم و ممنوع باشد و لکن در میان بندگان تفاوت درجات و مقادیر مقدّره به اراده الهیه موجود است. حضرت عبدالبهاء می فرماید: «... جمیع نوع انسان ادراک و استعداد دارد اما ادراک و استعداد و قابلیت در میان نوع انسان متفاوت است... پس معلوم شد که در اصل فطرت تفاوت درجات موجود، و تفاوت قابلیت و استعداد مشهود، ولی این تفاوت نه از روی خیر و شرّ است مجرد تفاوت درجات است، یکی در درجه اعلی است و یکی در درجه وسطی و یکی در درجه ادنی... استعداد بر دو قسم است استعداد فطری و استعداد اکتسابی، استعداد فطری که خلق الهی است کلّ خیر محض است، در فطرت شرّ نیست، اما استعداد اکتسابی سبب گردد که شرّ حاصل شود...»^{۵۸} هر نفسی دارای استعداد و قابلیت خاصی است که به واسطه

آن به نحوی می‌تواند به شناسائی حقّ تعالی موفّق شود. کیفیت عرفان الهی و نحوه آن در افراد متفاوت است و رابطه‌ای که هر کائناتی را با آفریدگار مرتبط می‌کند در نوع خود بی‌نظیر و منحصر به فرد است. در این باره جمال قدم می‌فرماید قوله الکریم: «مراتب نفوس هر یک به مقدار بوده و هست...»^{۵۹} و لکن تربیت روحانی مدخلیتی عظیم در پرورش و صیقل نمودن این قابلیت و استعداد دارد.

باری قلم اعلی در این لوح کریم مردم را دعوت می‌کند که با چشمان خود حقّ را مشاهده کنند تا او را بشناسند زیرا خداوند به نفسی ظلم نمی‌کند و بیش از طاقت و گنجایش او، او را مکلف نمی‌سازد.

خامساً: اثر کلمة الهیة در نفوس

آفرینش مخلوق کلمة الهیة "کن فیکون" است چنانچه می‌فرماید: «از کلمة علیا خلق اولین و آخرین ظاهر فرمود.» تأثیر و نفوذ کلمة الهیة جمیع عالم را احاطه کرده و می‌کند چنانچه جمال قدم می‌فرماید قوله الجلیل: «بر اقتدار قلم اعلی و نفوذ کلمة علیا احدی آگاه نه، هر بیان که از افق سماء اراده مقصود عالمیان ظاهر می‌شود عرفش عالم را اخذ می‌نماید و معطر می‌سازد...»^{۶۰} و البتّه این تأثیر در انسان که اشرف کائنات است باید به نحوی شدید و بدیع‌تر از سایر کائنات جلوه و بروز نماید به خصوص در نفوسی که رابطه روحانی‌شان با حقّ منبع مبنی بر خلوص نیت و صداقت است. در بیانی حضرت بهاء‌الله می‌فرماید: «فاعلموا بانّ المیزان الیوم حبّی و اذا اردتم ان توزنوا احداً فاقنوا عنده من آیات الّتی من عندی اذا فاضت عیناه من الدّمع فاعلموا بانّه علی حقّ و کان علی یقین مبین و الّذی اسودّ وجهه انه علی کفر عظیم.»^{۶۱} مثل کلمة الهیة مثل شمس ظاهری است که در حین اشراق انوارش بر کلّ می‌تابد، آنان که از بینائی بهره‌مندند هم نور را ملاحظه می‌کنند و هم حرارت را احساس می‌نمایند اما ناینیانان گرچه نور را نمی‌بینند و لکن حرارت خورشید را می‌توانند احساس کنند، ولی کور معنوی که دارای بصیرت روحانی و ارتباط قلبی با معبود و محبوب خود نمی‌باشد و پرده‌ای غلیظ از حجابات مختلفه چشم او را پوشانیده و غبار و زنگار شؤونات دنیای دنیّه مرآة قلبش را کدر کرده از فیض حرارت و تأثیر و نفوذ کلمة ربّانیّه ممنوع و محروم است. در این لوح مبارک قلم اعلی تأکید می‌نماید که امرالله به شأنی ظاهر و نمایان است که هر کوری آن را می‌شناسد تا چه رسد به نفسی که دارای بصر ظاهر و منیر است و لکن از اهل بیان آنان که دیده بصیرتشان به رمد هوی و هوس بسته شده هرگز این شمس را که به اشدّ اشراق تابان و عیان است نخواهند شناخت. حضرت بهاء‌الله در این مورد می‌فرماید قوله العزیز: «... کلمة الهیة را به مثل اشراق شمس ملاحظه کن، همان قسم که شمس بعد از طلوع بر کلّ اشراق می‌نماید، همان قسم شمس کلمه که از افق مشیّت ربّانیّه اشراق فرمود بر کلّ تجلّی می‌فرماید، استغفر الله من هذا التّشبیه چه که شمس ظاهره مستمدّ از کلمة جامعه بوده، فکر لتعرف و لکن اشراق شمس ظاهره به بصر ظاهر ادراک می‌شود و اشراق شمس کلمه به بصر باطن...»^{۶۲}

اولاً: توجّه به حقّ و تدارک مافات

هیكل مبارك با بیان «توبوا یا قوم عمّا فرّطتم فی جنب الله و اسرفتم فی امره...» مردم را دعوت می‌نماید که از آنچه مرتکب شده و باعث ایجاد وهن و تضعیف و تقصیر در امر الله گشته توبه نموده به تدارک مافات پردازند. اصطلاح فرّط فی جنب الله مفهوم شدّت در تقصیر را می‌رساند.^{۶۳} با وجود این حقّ ابواب عفو و مغفرت رحمانی را نبسته توبه غافلین را می‌پذیرد مشروط به اینکه مبنی بر توجّه به حقّ جلّ و عزّ و تمسّک به ذیل تقوی و انصاف و خلوص نیت و پاکی قلب باشد.

یکی از عوامل غفلت انسان تعلق به دنیا و زخارف آن از مال و منال و جاه و ریاست و فرزند و غیره است که باعث می‌شود از انسان اعمالی سرزند که منافی مقام و شرافت جنبه انسانی اوست. در لغت، دنیا به معنی پستی و کمترین و دنی به معنی فرومایه و حقیر است و در شرح مقصود از کلمه دنیا، در لوح ناپلئون سوّم می‌فرمایند: «قل الدّیّنا هی اعراضکم عن مطلع الوحی و اقبالکم بما لا ینفعکم، و ما منعکم الیوم عن شطر الله انه اصل الدّیّنا، ان اجتنبوا عنها و تقرّبوا الی المنظر الا کبر هذا المقرّ المشرق المنیر...» یعنی بگو که دنیا دوری جستن شما از مطلع وحی و اقبالتان به آنچه که نفع به شما نمی‌رساند است، و آنچه که امروز شما را از سوی خدا منع نموده او اصل دنیا است، اجتناب کنید و به منظر اکبر این مقرّ روشن منیر نزدیک شوید. و نیز می‌فرمایند: «اعلموا بانّ الدّیّنا هی غفلتکم عن موجدکم و اشتغالکم بما سواه، و الآخرة ما یقرّبکم الی الله العزیز الجمیل، و کلّمّا یمنعکم الیوم عن حبّ الله انه هی الدّیّنا، ان اجتنبوا منها لتکونن من الفالحین.»^{۶۴} ترجمه: بدانید که دنیا غفلت شما از آفریدگارتان و سرگرمی شما به غیر اوست، و آخرت آن است که شما را به خداوند عزیز جمیل نزدیک می‌کند.

جمال قدم در این لوح مبارک اهل عالم را چنین اندرز می‌فرماید که به ذیل تقوی الله تشبّث کنند و تقوی را وسیله رستگاری قرار دهند. در سوره بقره آیه ۲۸۲ نازل: «واتقوا الله و یعلّمکم الله» و در لوحی حضرت عبدالبهاء می‌فرماید: «سعادت در علم است و علم در تقوی...»^{۶۵} اگر نفسی به این صفت مزین باشد خداوند او را به حقیقت هدایت می‌کند و علم می‌آموزد و از آنجائی که «اصل کلّ العلوم هو عرفان الله جلّ جلاله و هذالن یحقّق الّا بعرفان مظهر نفسه»، ربّ کریم او را موفق به معرفت مظهر ظهور می‌کند و به اصل کلّ الخیر فائز می‌نماید.

ثانیاً: دعوت احبّاء به قیام بر نصرت امر الله

در این لوح جمال قدم کیفیت نصرت امر الله را چنین معین فرمودند:

اولاً در پیروی از تعالیم و اوامر الهی و تخلّق به اخلاق رحمانی، چنانچه جمال مبارک می‌فرماید: «بگو امروز نصرت و خدمت به اخلاق و اعمال طیّبه بوده و هست به این جنود باید نصرت نمود.»^{۶۶} و نیز می‌فرماید: «وصیّت می‌کنیم شما را به رأفت و رحمت و حلم و امانت و صدق که شاید عالم تیره به عنایت سراج‌های اخلاق مرضیه و اعمال طیّبه روشن و منیر گردد. این است معنی نصرت که در کتاب

نازل شده. اگر از نفسی الیوم عملی ظاهر شود که سبب ابتلا و ضرر نفسی گردد فی الحقیقه آن عمل به مظلوم راجع است.^{۶۷}

ثانیاً دوری از ناقضین و عدم توجه به منکرین، زیرا این نفوس مظاهر شیطانند که به صورت دوست ظاهر شده در امر الله رخنه نموده و سبب تشویش و پریشانی و گمراهی یاران می‌گردند. حضرت عبدالبهاء می‌فرماید: «بر جمیع احبّاء الله لازم که از هر نفسی که رایحه بغضا از جمال عزّ ابهی ادراک نمایند از او احتراز جویند اگرچه به کلّ آیات ناطق شود و به کلّ کتب تمسّک جوید (الی ان قال عزّ اسمہ) پس در کمال حفظ، خود را حفظ نمایند که مبادا به دام تزویر و حیلہ گرفتار آیند.» و در خطاب دیگر می‌فرماید: «پس از چنین اشخاص اعراض نمودن اقرب طرق مرضات الهی بوده و خواهد بود چه که نفسشان مثل سمّ سرایت کننده است...» و در خطاب دیگر می‌فرماید: «بسیار در حفظ نفس خود سعی نمائید چه که شیاطین به لباس‌های مختلفه ظاهر شوند و به هر نفسی به طریق او برآیند تا آنکه او را به مثل خود مشاهده نموده بعد او را به خود وا گذارند...»^{۶۸} و نیز می‌فرماید: «جمال مبارک در جمیع الواح و رسائل احبّای ثابت را از مجالست و معاشرت ناقضان عهد باب منع فرمود که نفسی نزدیکی به آنان نکند زیرا نفسشان مانند سمّ ثعبان می‌ماند فوراً هلاک می‌کند.»^{۶۹}

ثالثاً: رعایت اصل حکمت و نصیحت و عدم مجادله با نفوس است زیرا طاقت و تحمّل نفوس متفاوت است و باید مقتضیات زمان و مکان و نفوس و اثر بیان را رعایت نمود. حضرت بهاء الله می‌فرماید: «حکمت اعمال و افعالی است که سبب آگاهی غافل‌های عالم است و همچنین تقرب ایشان است به حزب الله... باید حکمای ارض به کمال رأفت و محبّت عباد را به شریعة الله و مشرق عنایتش دعوت نمایند...» و نیز: «از حکمت ملاحظه مقامات است و سخن گفتن به اندازه شأن و از حکمت حزم است...»^{۷۰} اما مجادله و منازعه به نصّ کتاب مستطاب اقدس ممنوع گردیده است^{۷۱} زیرا سبب استیحاخ و ابتعاد نفوس از امر می‌شود مخصوصاً در حین تبلیغ ابداً نباید مجادله کرد و طرف مقابل را مغلوب نمود زیرا در صدد مقابله و تفوق جستن برمی‌آید. جمال قدم در چگونگی مؤثر بودن بیان می‌فرماید: «... یا اسمی بیان نفوذ می‌طلبد چه اگر نافذ نباشد مؤثر نخواهد بود و نفوذ آن معلق به انفاس طیّبه و قلوب صافیه بوده و همچنین اعتدال می‌طلبد چه اگر اعتدال نباشد سامع متحمّل نخواهد شد و در اوّل بر اعراض قیام نماید و اعتدال امتزاج بیان است به حکمت‌هایی که در زیر و الواح نازل شده و چون جوهر دارای این دو شیء شد اوست جوهر فاعل که علت و سبب کلیّه است از برای تقلیب وجود و این است مقام نصرت کلیّه و غلبه الهیه...»^{۷۲}

رابعاً: اسباب نصرت امر یزدان اتحاد و اتفاق احبّاء و رعایت و محافظت از یکدیگر است که به صور مختلفی جلوه و بروز می‌کند مثلاً اتحاد در دین و در قول و در اعمال و در مقام.^{۷۳} سرچشمه این اتحاد معرفت الهی است و نتیجه‌اش الفت و اتفاق و اجتماع و معاونت و معاضدت با یکدیگر است که با صبر و بردباری حاصل می‌شود.^{۷۴} اهمّیت این اتفاق و اتحاد در وقتی که شدائد و بلایا و امتحانات دامنگیر افراد

جامعه می شود بیشتر محسوس می باشد زیرا جمال قدم توصیه می فرمایند که در این مواقع باید توجهی خاص به نفوس نمود که مبدا گرفتار وساوس شیطان شده از صراط مستقیم منحرف گردند علی الخصوص نفوس ضعیفه.^{۷۵} حضرت عبدالبهاء می فرمایند: «الیوم خدمتی اعظم از اتحاد و اتفاق احباء نیست.» و نیز می فرمایند: «آنچه اعظم امور است آن اتحاد و اتفاق جمهور احباء و ائتلاف تام در میان یاران. این اهم امور است اگر نفسی ملول گردد اهمّیت بدید به هر وسیله باشد او را گرم کنید و در دایره و حلقه خویش در آرید.»^{۷۶} باری اتحاد و یگانگی علت نجات و فلاح احباء و سبب فتح و ظفر امر مبارک و باعث اضطراب و تفرّق شمل اعداء دین الله می شود.

خامساً: نصرت حقّ تبلیغ امر الله است چنانچه می فرمایند: «قل انّ نصری هو تبلیغ امری هذا ما ملئت به الالواح.»^{۷۷}

ثالثاً: احباء الله باید مانند ابر فضل و رحمت از برای مؤمنین و عذاب محتوم از برای کافرین باشند.

یکی از تعالیم مهمّه دیانت بهائی به نصّ صریح کتاب مستطاب اقدس معاشرت با جمیع ملل و نحل در نهایت روح و ریحان است و لکن این معاشرت باید به نحوی باشد که خللی و فتوری در بنیّه ایمانی وارد نسازد و محافظت و صیانت افراد جامعه را تضمین کند. از این جهت باید جوّی به وجود آورد که یاران همیشه متذکّر به ذکر الهی باشند، خواه با زیارت آثار مبارکه و خواه با یادآوری تاریخ امر مبارک و بلایا و مصائبی که طلعات قدسیّه این آئین نازنین و اصحاب و مؤمنین متحمل شده اند زیرا این ذکر و تذکّر در نفوس روح حماسه و شجاعت می آفریند و باعث استقامت و ثبات می گردد، و این خود به مثابه حصن حصینی است جهت حفظ احباء و درعی است که مانع از نفوذ و رخنه اعداء در امر الهی می شود و از این جهت آتش حسرت و حسد اعداء شعله ور و دچار رنج و عذاب و غیظ و غضب می گردند.

مطلب چهارم: ذکر بعضی از حوادث گذشته و آینده

در این لوح مبارک به اعراض و اعتراض و ظلم و ستمی که میرزا یحیی و پیروانش در اثر اغواء سیّد محمّد اصفهانی به هیکل اطهر وارد نمودند اشاره شده. هیکل اقدس می فرمایند: «بلغ الاعراض الی مقام قاموا علی قتلی بما القی الشیطان فی صدورهم...» یعنی اعراض به مقامی رسید که در اثر آنچه شیطان در سینه شان القا نمود بر قتل قیام کردند. و در جای دیگر تصریح به حوادث سنین آتیه در ادرنه و عکا و اعمالی که ناقضین مرتکب خواهند شد نموده می فرمایند (ترجمه) در وقتی که شیطان با مکر عظیمی وارد محلّ شما می شود، عباد را محافظه نمایند که مبدا اقدامشان در اثر وساوس و تحریکات او از صراط مستقیم منحرف شود.

در معنی و مفهوم کلمه شیطان جمال مبارک می فرمایند: «لو تشهد بانّ احداً اراد ان یمنعک عن حبّ هذا الغلام فاعلم بانّه لهو الشیطان قد ظهر علی هیئته الانسان، اذا فاستعد بالله.»^{۷۸} سنت الهی چنین بوده که

همیشه با تجلی مظهر رحمن و دعوت ناس به شریعۀ ربّ منان، مظهر شیطان نیز ظاهر شده به دسائس و حیل مختلفه مردم را گمراه می نماید و همیشه این نور و نار با یکدیگر توأم بوده اند. راه رستگاری و محفوظ بودن از شرّ این شیاطین استقامت است. حضرت بهاء الله می فرماید: «از حقّ خواسته بودی ترا از شرّ شیطان محفوظ دارد، بلی آنه لهو الحافظ العلیم الحکیم، این مقام منوط به استقامت بوده و خواهد بود...»^{۷۹}

من جمله نفوسی که صفت شیطان را می شود بر آنها اطلاق کرد سید محمّد اصفهانی است که به خود لقب قدّوس داد و آقا کج کلاه که خود را سیف الحقّ خواند و لکن جمال قدم در حقّ این دو نفر می فرمایند که نفر اول خنّاس یعنی شیطان و دوّم دُم شیطان است: «انّ الاخرس سمی نفسه بالقدّوس و ادّعی فی نفسه ما ادّعی الخنّاس و الآخر سمی نفسه بسیف الحقّ و قال انی انا فاتح البلاد، قد بعث الله من ضرب علی فمه لیوقنّ الکلب بانّه ذنب الشیطان...»^{۸۰}

یادداشت‌ها

* این مقاله در دوره بیست و هفتم مجمع عرفان در مرکز مطالعات بهائی آکو تو (ایتالیا) در جون ۲۰۰۰ عرضه شده است.

- 1- Adib Taherzadeh, *The Revelation of Bahá'u'lláh* (Oxford: George Ronald, 1977), vol. 2, p. 230.
- ۲- عبد الحمید اشراق خاوری، مطالع الانوار (تلخیص تاریخ نیل زرنندی)، لجنه ملی نشر آثار امری، ۱۱۷ ب، چاپ دوّم، ص ۵۷۷.
- ۳- ن ک به شماره ۱، ص ۲۲۶.
- ۴- ن ک به شماره ۱، ص ۲۲۸.
- ۵- منتخباتی از آثار حضرت بهاء الله (لانگنهاین: لجنه نشر آثار امری به لسان فارسی و عربی، ۱۴۱ ب)، صص ۹۲-۹۳.
- ۶- مجموعه الواح مبارکه، صص ۳۳۱-۳۳۳، لوح ان یا رضا.
- ۷- المنجد فی اللّغة و الاعلام (بیروت: دارالمشرق، ۱۹۷۵ م)، نشر ۲۲.
- ۸- معجم المصطلحات الصوّفیة، د. انور فواد ابی خزام، مکتبه لبنان ناشرون، ۱۹۹۳ م، الطبعة الاولى، ص ۴۰.
- ۹- ایضاً، ص ۴۳.
- ۱۰- سورة الاعراف، آیه ۱۸۰؛ سورة الاسراء، آیه ۱۱۰؛ سورة طه، آیه ۵۸؛ سورة الحشر، آیه ۲۴؛ همچنین ن ک به قاموس الایقان، منیب اردکانی، دار النشر البهائیة فی البرازیل، ۱۹۹۷ م، ص ۱۹.
- ۱۱- مجموعه الواح مبارکه، ص ۲۱۱، لوح اشرف.
- ۱۲- اقتدارات، چاپ هند، ص ۳۵.
- ۱۳- مجموعه ای از الواح جمال اقدس ابهی که بعد از کتاب اقدس نازل شده، نشر اول (لانگنهاین: لجنه نشر آثار امری به لسان فارسی و عربی، ۱۳۷ ب)، ص ۱۸.
- ۱۴- ن ک به شماره ۵، صص ۱۲۷-۱۲۸.
- ۱۵- جلال: بزرگ منزلت و عظمت و بزرگی؛ المنتقم: انتقام گیرنده؛ القهار: مغلوب کننده، چیره کننده، شخص

مقاومت ناپذیر؛ القدیر؛ توانا؛ الجبار: ریشه کلمه: جبر، جبراً: کسی که به زور و با سرکشی اراده‌اش را متحقق می‌سازد؛ المتکبر: ریشه کلمه کبر، کبراً: دارای نخوت، شرافت، بزرگی و عظمت؛ العظیم: دارای عظمت؛ المسخر: ریشه کلمه: سخره، تسخیراً: تکلیف کرد او را به چیزی که نمی‌خواهد.

۱۶- سبحات جلال و سبحات مجلله: آنچه مانع از اقبال نفوس به مظهر امرالله گردد مانند تقالید و غیره. کتاب شش هزار لغت، ریاض قدیمی و احسان‌الله همت، مؤسسه ملی مطبوعات امری، ۱۳۱ ب، ص ۲۱۱.

۱۷- علیم: دانا و آگاه؛ حکیم: صاحب حکمت و حکم و محکم کار؛ خبیر: آگاه، دانا؛ رحیم: بخشاینده؛ عطوف: مهربان، دلسوز، با محبت؛ شفیق: مهربان، نصیحت کننده؛ معطی: دهنده.

۱۸- اقتدارات، ص ۲۰۰.

۱۹- حضرت عبدالهء موقیت اعمال مبروره را مشروط به «... عرفان الهی و ظهور محبة الله و حصول انجذاب وجدانی و نیت خیریه...» نموده‌اند، مغاوضات، ص ۲۲۱. و همچنین در کتاب مفهوم حیات بهائی، تألیف ویلیام هاچر، ترجمه مینو ثابت، از انتشارات مؤسسه معارف بهائی به لسان فارسی، ۱۹۹۰، ص ۴۸ چنین آمده است: در جانی دیگر حضرت عبدالهء در مورد کوشش در راه حصول روحانیت بیان می‌فرماید که انسان چگونه می‌تواند این کمالات را اخذ نماید و به این انجذابات فائز گردد. اول با عرفان الهی، دوم با محبت الله، سوم با ایمان و ایقان، چهارم با اعمال خیریه، پنجم با فداکاری، ششم با وارستگی از دنیا و هفتم با تقدیس و پرهیزگاری.

۲۰- گلزار تعالیم بهائی، ریاض قدیمی، نشر ثانی، ص ۲۴۴.

۲۱- ایضاً.

۲۲- برای نتایج حاصله از خلوص نیت از شماره الف تا ه ن ک به ایضاً، صص ۲۴۲-۲۴۷.

۲۳- حدیقه عرفان، از انتشارات مجله عندلیب، چاپ اول، ص ۲۹۵.

۲۴- «الفرق بین الاخلاص و الصدق ان الصدق اصل و هو الاول، و الاخلاص فرع و هو تابع. و فرق آخر الاخلاص لا یكون الا بعد الدخول فی العمل.» ن ک به شماره ۸.

۲۵- ادعیه حضرت محبوب، ص ۳۶۷.

۲۶- قرآن، سوره الانسان، آیه ۹.

۲۷- ایضاً، سوره البقرة، آیه ۹۴.

۲۸- لثالی الحکمة (ریودوژانیرو: دار النشر البهائیه فی البرازیل، ۱۴۶ ب)، ج ۲، ص ۲۳۷.

۲۹- لثالی الحکمة (ریودوژانیرو: دار النشر البهائیه فی البرازیل، ۱۴۸ ب)، ج ۳، ص ۱۹۶.

۳۰- قرآن، سوره البقرة، آیه ۲۸۶.

۳۱- گلزار تعالیم بهائی، ص ۳۴.

۳۲- مائده آسمانی، عبدالحمید اشراق خاوری، مؤسسه ملی مطبوعات امری، ۱۲۹ ب، ج ۴، ص ۲۱.

۳۳- ایضاً، ۱۴۸.

۳۴- اقتدارات، ص ۱۶۲.

۳۵- ایضاً، ص ۱۶۳.

۳۶- گلزار تعالیم بهائی، ص ۳۴.

۳۷- ایضاً.

۳۸- ایضاً.

۳۹- ایضاً، ص ۳۵.

۴۰- فرهنگ بزرگ جامع نوین، تألیف احمد سیاح.

۴۱- ن ک به شماره ۸، ص ۱۴۶.

- ۴۲- یادداشت‌ها و توضیحات کتاب اقدس، شماره ۱۲۹ و ۱۵۵.
- ۴۳- لثالی الحکمة، ج ۲.
- ۴۴- ایضاً، ص ۱۲۵.
- ۴۵- ایضاً، ج ۳، ص ۳۶.
- ۴۶- ن ک به لوح ظهور، لثالی الحکمة (ریودوزانیرو: دار النشر البهائیه فی البرازیل، ۱۴۳ ب)، ج ۱، ص ۵۶.
- ۴۷- ایضاً، ج ۳، ص ۱۷۷.
- ۴۸- ایضاً، ج ۱، ص ۳۵.
- ۴۹- ایضاً، ج ۳، ص ۵۴.
- ۵۰- ایضاً، ج ۳، صص ۷۲، ۷۳، ۱۷۵.
- ۵۱- رجیق مختوم، ج ۲، ص ۷۵۷.
- ۵۲- قرآن، سورة عنکبوت، آیه ۵۱، سورة الاسراء، آیه ۸۸، دلالتی سبعة، از آثار حضرت ربّ اعلی.
- ۵۳- مجموعه الواح مبارکه، ص ۳۱۳.
- ۵۴- ایضاً، ص ۱۹۲.
- ۵۵- ایضاً، ص ۱۸۰.
- ۵۶- ایضاً، صص ۱۸۶-۱۸۷.
- ۵۷- قرآن کریم، سورة البقرة، آیه ۲۸۶.
- ۵۸- مفاوضات عبدالبهید، مطلب اخلاق متفاوتة نوع انسان، ص ۱۵۰.
- ۵۹- لثالی الحکمة، ج ۳، ص ۳۶۲.
- ۶۰- اقتدارات، ص ۳۹.
- ۶۱- المجموع الاول من رسائل الشیخ البابی بهه الله (سن پترزبورگ: دارالعلوم، ۱۹۰۸ م)، ص ۱۳.
- ۶۲- اقتدارات، ص ۸۴.
- ۶۳- فرط: تلف کردن و بر باد دادن، افراط و تفریط: زیاده روی و بی اعتدالی، فرهنگ بزرگ نوین، جلد ۳ و ۴.
- در کتاب التعلیقات تألیف علی محمد الشریف الجرجانی چنین آمده که افراط: تجاوز الحد من جانب الزیادة و الكمال و التفریط تجاوز الحد من جانب النقصان و التقصیر.
- ۶۴- منتخباتی از آثار حضرت بهه الله، ص ۱۷۷.
- ۶۵- اخلاق بهائی، تألیف محمد علی فیضی (ایران: مؤسسه ملی مطبوعات امری، ۱۲۰ ب)، ص ۷۲.
- ۶۶- لثالی الحکمة، ج ۳، ص ۲۸۰.
- ۶۷- ایضاً، صص ۳۸۱-۳۸۲.
- ۶۸- گنجینه حدود و احکام، صص ۴۵۰-۴۵۱.
- ۶۹- ایضاً، صص ۴۴۹-۴۵۰.
- ۷۰- گلزار تعالیم بهائی، ص ۱۵۶.
- ۷۱- «قد منعم فی الكتاب عن الجدال و النزاع و الضرب و امثالها عما تحزن به الافئدة و القلوب»، کتاب اقدس، بند ۱۴۸.
- ۷۲- لوح سید مهدی دهجی، مجموعه‌ای از الواح جمال اقدس ابهی.
- ۷۳- ن ک به ادعیه حضرت محبوب، صص ۳۸۸-۳۸۹.
- ۷۴- گلزار تعالیم بهائی، ص ۱۳.
- ۷۵- حضرت بهاء الله یکی از احباء را چنین هدایت می فرمایند: «دار مع الذین وجدتهم علی ضعف انا لا نحب ان

- يضع اجر الذينهم اقبلوا الى الوجه...» لثالثي الحكمة، ج ٢، ص ٢٣٩. ايضاً در لوح رضوان العدل نازل قوله الكريم: «ان احفظ عباد الرحمن لئلا يتغير وجه العرفان من لطمات اشارات مظاهر الشيطان كذلك امرك ربك العزيز المنان.» آثار قلم اعلى، نشر دؤم (طهران: مؤسسه ملى مطبوعات امرى، ١٣٣٣ ب)، ج ٤، ص ٢٥٥.
- ٧٦- گلزار تعاليم بهانى، ص ١٨.
- ٧٧- لوح سيد مهدي دهجى، ن ك به شماره ٧٢.
- ٧٨- رحيق مختوم، عبد الحميد اشراق خاوري (طهران: مؤسسه ملى مطبوعات امرى، ١٥٣٣ ب)، ج ٢، ص ٦٨٨.
- ٧٩- لثالثي الحكمة، ج ٣، ص ٣٥٣.
- ٨٠- ايضاً، ج ١، صص ٧٥-٧٦.